

سیاست فریبکارانه نفتی و حضور نظامی ایالات متحده در خاورمیانه^۱

معاونت پژوهش و تولید علم

اشاره: چندین هفته پس از واقعه ۱۱ سپتامبر، معاون وزیر امور خارجه آمریکا، ویلیام جسی برنر^۲ سخنرانی را در موسسه خاورمیانه در واشینگتن ارائه داد. سخنان وی طوری طراحی شده بود تا مخاطبان خود را متقاعد سازد که خاورمیانه همچنان یکی از بزرگترین نگرانی‌های دولت بوش باقی مانده است. برنر تأکید نمود که پایان جنگ جهانی دوم ایالات متحده دریافته است که وجود خاورمیانه ای امن، رو به ترقی و با ثبات یکی از مهمترین فاکتورها در دفاع از منافع حیاتی آمریکا و منافع اقتصاد جهانی است. بنابراین سخنان برنر تأکیدی بود بر ادعاهای دولت بوش که مصمم به حل مناقشات سیاسی بزرگ در منطقه است و کاملاً از این حقیقت آگاه است که منطقه ای که در باتلاقی از درگیری‌های داخلی گیر کرده است نه به نفع منافع مردم خود منطقه خاورمیانه و نه به نفع مردم آمریکا است.

حضور خاورمیانه ای آمریکا

در عمل، حمایت آمریکا از تغییرات و تحولات سیاسی در خاورمیانه مانند تحولات آمریکای لاتین و آسیای جنوب شرقی به ضرر اصلاح طلبانی شد که مخالف سیاست های آمریکا بوده و از سرآمدان در راس قدرت که دارای دیدگاه یکسان بودند حمایت می کردند؛ بدین معنا که هیچ نیازی به شاهزادگان، روحانیون و یا اصلاح طلبان سکو لاری که دارای تمایلات سیاسی جدی بودند نبود. سرنوشت نخبان کشورهای حوزه خلیج فارس که خواهان نظام های سیاسی انتخابی بیشتر بودند نیز به همان میزان تیره و تار بود. منطق سیاست واشینگتن در خاورمیانه حول محور تثبیت شرایط آن زمان در بخش نفتی می گشت، یعنی ادامه فعالیت های شرکت های نفتی این کشور بدون خطر متوقف شدن توسط رهبران ملی گرا، عوام گرا و یا اصلاح طلبی که در خصوص مسائل داخلی خود دیدگاههای مستقلی داشتند، چه برسد به مسائل مربوط به سیاست خارجی. تاریخچه کوتاه سیاست آمریکا در خاورمیانه اهمیت نفت و نقش آن در توجیه

^۱Oil deception policy of USA in the MiddleEast.policyaffairs.۲۰۰۷.vol۲.pp.۱۴۰-

دخالت ایالات متحده را تصدیق می کند. توالی دکترین های رئیس جمهوری های آمریکا از «آیزن هاور» گرفته و «کارتر» تا «بوش» هیچ شکی در مورد مصمم بودن آمریکا برای استفاده از زور در محافظت از منافع خویش که شامل تغییر رژیم در کشورهای خاورمیانه نیز می شود باقی نمی گذارد. این دقیقاً همان چیزی است که در سال ۱۹۵۳ در ایران اتفاق افتاد، زمانی که در نتیجه ملی کردن شرکت نفتی انگلیسی - ایرانی توسط نخست وزیر وقت دکتر محمد مصدق ، آمریکا و انگلستان با یکدیگر در پی ریزی کودتایی مخفی برای سرنگونی رژیم آن زمان همکاری کردند که نتیجه آن بر روی کار آمدن شاه ایران بود که تا سال ۱۹۷۹ در رأس قدرت باقی ماند . در سال ۱۹۵۶ ، پس از اینکه جمال عبدالناصر رئیس جمهور وقت مصر شرکت "کانال سوئز" را ملی نمود ، انگلیس و فرانسه به همراه رژیم صهیونیستی به این کشور حمله ور شدند . ۲ سال بعد «آیزن هاور» رئیس جمهور آمریکا ، با درخواست نخست وزیر انگلیس مبنی بر دخالت در عراق مخالفت نمود . عراق کشوری بود که در آن انقلابی رخ داده بود و سلطنت سلسله هاشمی و کل بنای سیاسی آن را که خود محصول سرپرستی بریتانیا و ادامه قدرت این کشور بود سرنگون ساخته بود. ساعاتی پس از آن واقعه ، «آیزن هاور» از نیروهای آمریکایی خواست که در لبنان که در بحبوحه جنگ داخلی اول خود به سر می برد مداخله کنند. و در همان زمان از مداخله بریتانیا در اردن نیز حمایت می کرد . مداخله آمریکا در لبنان قبل از وقایع عراق به منظور حصول اطمینان از ظهور رهبری که از لحاظ سیاسی قابل اعتماد بوده و شامل «کمال جمبلات» که یک سوسیالیست بود نمی شد ، طراحی شده بود. شرکت های نفتی آمریکا از این هراس داشتند که رهبری «جمبلات» خط لوله آمریکایی Tapline که نفت شرکت Armco را به دریای مدیترانه انتقال می داد تا حدودی متوجه خطر خواهد نمود .

وزارت امور خارجه ایالات متحده در میان سالهایی که در آن رژیم عراق به رهبری صدام حسین مرتکب جنایت علیه بشریت شده است، مراقبت جدی داشته است . از مطالبی که ارائه شده این مطلب بر می آید که دیکتاتور سابق عراق دستور استفاده از سلاح های شیمیایی علیه نیروهای ایرانی در جنگ هشت ساله بین سال های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۸ بود و جمعیت کرد عراق در سال ۱۹۸۸ را صادر نمود . جنگ هشت ساله عراق علیه ایران باعث کشته شدن ۵۰ تا ۳۴۰ هزار عراقی و تا ۷۳۰ هزار ایرانی شد . درست در همین دوره یعنی بین سالهای ۱۹۸۱ و ۱۹۸۸ بود عراق از منابع خارجی مانند

آمریکا، شوروی سابق و فرانسه تسلیحات نظامی دریافت نمود که در میان این کشورها کره شمالی و اسرائیل کشورهایی بودند که سلاح در اختیار عراق قرار دادند بررسی این نوع از قاچاق اسلحه نشان می دهد که در طول این هشت سال عراق ۷۷ درصد (به دلار) از سلاح های ارائه شده از دو کشور متخاصم را دریافت نمود. به گفته هنری گونزالز^۱ رئیس سابق کمیته بانکداری کنگره ایالات متحده (The House Banking Committee)، در سال های بین ۱۹۸۵ و ۱۹۹۲ بود که وزارت بازرگانی این کشور تاییدیه حداقل ۲۲۰ جواز صادرات برای نیروهای مسلح عراق، مجتمع های تسلیحاتی عظیم و شرکت هایی که به گفته سازمان سیا از تکنولوژی برای تولید سلاح های غیر متعارف استفاده می کردند را صادر کرد. استیون براین^۲، معاون سابق وزیر دفاع آمریکا طی گزارشی در خصوص همین موضوع اعلام کرد که آمریکا شرکت های خود را تشویق به رفتن به عراق و انجام فعالیت های تجاری در آن کشور نمود. او گفت بسیاری از آنچه که به عراق فروخته می شد مستقیماً وارد برنامه های نظامی عراق می گردید. به گفته وی سیاست دولت (بوش) در راستای حمایت از صدام حسین بود و این که نباید به پشت، چپ و راست نگاه کرد، بلکه می بایست مستقیم به روبرو نگاه کرده و آنچه را که صدام بدان نیاز دارد در اختیار وی قرار دهیم. او افزود ما از او (صدام حسین) مراقبت کردیم، حمایتش نمودیم، او با ما بود. مدارک نگهداری شده توسط صادر کننده تسلیحات مذکور در سال های بین ۱۹۸۵ تاکنون نشان می دهند که در طول این زمان مواد بیماری زا، سمی و دیگر مواد بیولوژیک مورد استفاده در تحقیق، پس از کسب تأیید از وزارت بازرگانی آمریکا، به عراق صادر شده اند.

روزنامه نیویورک تایمز هم در گزارشی که ابعاد آن فاش نشده، طرحی را در زمان ریاست جمهوری "ریگان" منتشر ساخت که نشان می دهد که دولت «ریگان» به عراق در ترسیم طرح های جنگی کمک نمود. به گفته افسران ارشد نظامی آمریکا که اطلاع مستقیم از این طرح داشتند. این زمانی بود که سازمان های جاسوسی آمریکا می دانستند که فرماندهان عراق در نبردهای تعیین کننده علیه ایران در طول جنگ تحمیلی ۸ ساله از سلاحهای شیمیایی استفاده خواهند کرد.

^۱ - Henry Gonzalez

^۲ - Stenhen Brven

این منابع (افسران ارشد) اطلاعات زیر را افشاء نمودند: اگر چه مقامات ارشد دولت «ریگان» استفاده عراق از گاز خردل، سارین، VX و دیگر ناقلان شیمیایی سمی را محکوم می کردند، ولی «ریگان»، معاون وی «جورج بوش» و دیگر مشاوران ارشد امنیت ملی، هیچ گاه حمایت خود را از طرحی که در آن ۶۰ افسر سازمان جاسوسی وزارت دفاع این کشور شرکت داشته و به طور مخفیانه اطلاعات گسترده ای از حرکات نیروهای نظامی ایران و طرح های تاکتیکی برای حملات زمینی و برنامه هایی برای حملات هوایی و ارزیابی میزان خسارت در نتیجه بمباران هوایی علیه ایران در اختیار عراق قرار می دادند دریغ نمی کردند. علاوه بر این، پُر واضح بود که افسران جاسوسی وزارت دفاع آمریکا به استفاده عراق از سلاح های شیمیایی علیه شبه جزیره فاو در سال ۱۹۸۸ که طبق راهنمایی های آمریکا طرح و برنامه ریزی شده بود واقف بودند. یکی از نمایندگان ارتش آمریکا در این زمینه گفت: این کار عراق تنها روشی برای کشتن مردم بود حال اگر از طریق گلوله و یا گاز سمی فوسژن انجام شده باشد باز هم فرقی نمی کند.

همان طوری که چاپ ۱۴ آوریل ۲۰۰۳ هفته نامه نیویورک نشان داد: باور این که در بخش اعظمی از دهه ۱۹۸۰، آمریکا آگاهانه به کمیسیون انرژی اتمی عراق اجازه واردات کشت باکتری که ممکن بود در ساخت سلاح های بیولوژیکی به کار گرفته شوند داده است مشکل است. اما این اتفاق افتاد. با آغاز حمله عراق به کویت در ۱ آگوست ۱۹۹۰، سیاست آمریکا در قبال صدام حسین دچار تغییری چشم گیر شد که مدارک مربوط به آن هنوز به اطلاع عموم نرسیده است. به نوشته «نیوزویک» منابع نیروی هوایی گفته اند که متفقین با ۱۲۰۰ تن مواد منفجره در ۵۱۸ پرواز عملیاتی، ۲۸ هدف نفتی را مورد هدف قرار دادند. به گفته آنها هدف این حملات توقف کامل پالایش نفت در عراق بدون وارد آوردن خسارت به استخراج نفت خام بوده است. اهداف نفتی مذکور شامل تانکرهای بزرگ ذخیره نفت، دستگاه های جدا کننده نفت و گاز که پس از عبور از آنها نفت خام به دست آمده راهی پالایشگاه ها می شد و همچنین محل تلاقی خطوط لوله ای بنام K۲ در نزدیکی بیجی در عراق که میدان های نفتی شمال عراق، خط لوله صادرات نفت به ترکیه و یک خط لوله برگشت پذیر شمال به جنوب در داخل خاک عراق را به هم پیوند می دهد می شدند. سه پالایشگاه بزرگ عراق در استان های «دورا، بصره و بیجی» بمب باران شدند.

معاملات با طالبان را به خاطر آوریم!

تحولات دیگری که در سال های مذکور رخ داد به همان اندازه سیاست آمریکا در قبال طالبان در افغانستان را روشن تر می سازد. این سیاست شامل میزان منافع نفتی آمریکا و کشورهای غربی در منطقه قفقاز دریای خزر و آسیای مرکزی در دوره پس از فرو پاشی شوروی سابق نیز می شود. گسترش شرکت های نفتی آمریکا در این منطقه با پیشنهاداتی برای آموزش و حمایت نظامی همراه شد که پس از واقع ۱۱ سپتامبر اهمیت زیادی پیدا کرد در سال ۱۹۸۶ بود که سازمان سیا اجازه ادامه آموزش و حمایت نظامی مستقیم آمریکا به پاکستان و گروه مجاهدین ضد شوروی تحت پشتیبانی عربستان سعودی در افغانستان را صادر کرد.

نتیجه این تلاشها به حرکت در آوردن افراد زیادی از اقصی نقاط دنیا برای پیوستن به گروهک تروریستی القاعده به رهبری اسامه بن لادن سعودی تبار شد. تقریباً ده سال بعد نفوذ بن لادن در طالبان که موفق شده بودند قدرت خود را در کابل تحکیم بخشند، باعث شد که آنها نقش مهمی به بن لادن در رهبری خود اعطاء نمایند. شبکه موسوم به عرب افغان ها شامل تعداد زیادی چریک های غیر عرب و غیرافغان تبار شد که نهایتاً هسته اصلی القاعده را تشکیل دادند.

در سال ۱۹۹۸ زمانی که نیروهای آمریکایی در کنیا و تانزانیا مورد حمله القاعده قرار گرفتند، «بیل کلینتون»، رئیس جمهور وقت آمریکا نیز در پاسخ به این حمله دستور بمباران پایگاه های القاعده را که طالبان افغانستان در آن حضور داشتند صادر نمود. از جمله نتایج این کار وی به بن بست رسیدن تلاش های «زلمای خلیل زاد» مشاور شرکت نفتی آمریکایی (یونوکال) در متقاعد کردن ایالات متحده برای به رسمیت شناختن رژیم طالبان بود. در سال ۲۰۰۱ خلیل زاد به عنوان سفیر آمریکا در افغانستان انتخاب شد و فعالیت های شرکت یونوکال هم کاملاً به حالت عادی برگشت.

«یونوکال» که دوازدهمین شرکت نفتی بزرگ آمریکا است از اواسط دهه ۱۹۹۰ تا سال ۱۹۹۸ در افغانستان و دریای خزر فعالیت داشته است که در طول این دوره با شرکت نفتی «بریداس» آرژانتین که از بزرگترین شرکت های مستقل نفت و گاز آمریکای لاتین در منطقه است رقابت و برخورد کرده است. اما سرانجام در سال ۱۹۹۵،

یونوکال توانست قرار دادی را به همراه شرکت نفتی «دلتا ایل» وابسته به عربستان با ترکمنستان به امضاء رساند و از این طریق شرکت آرژانتینی بریداس را از میان بردارد. در آن زمان وزیر امور خارجه اسبق آمریکا، «هنری کیسینجر» به عنوان مشاور شرکت یونوکال و الکساندر هیگ به ترکمنستان مشاوره می داد. سالها بعد، خلیل زاد، که یکی از مقامات وزارت های دفاع و امور خارجه آمریکا در دوره های ریاست جمهوری ریگان و بوش پدر بود به عنوان مشاور یونوکال ظاهر شد. در آن مقام، وی در سال ۱۹۹۷ با طالبان پس از تثبیت قدرتش در افغانستان، دیدار کرد تا قرار دادی را برای احداث خطوط لوله های نفتی انتقال نفت تنظیم کند. اما یونوکال در سال ۱۹۹۸ به دلیل حملاتی که روی نیروهای آمریکایی در کنیا و تانزالی صورت گرفته بود و به بن لادن نسبت داده شده بودند مذاکرات را قطع کرد. سه سال بعد خلیل زاد از عدم علاقه آمریکا به افغانستان ابراز تأسف کرد.

پیش از این، در سال ۱۹۹۶، جلساتی در سنای آمریکا برای بررسی تحولات افغانستان برگزار شد. در آن سال وزارت خارجه آمریکا قصد داشت قبل از برقراری روابط دیپلماتیک با طالبان، مقاماتی را راهی کابل نماید. در زمستان ۱۹۹۸ معاون مدیر عامل یونوکال در امور بین الملل، «جان جی میرسکا»^۱ که در کمیته فرعی روابط بین الملل کنگره آمریکا در امور آسیا و اقیانوس آرام فعالیت داشت، تأکید کرد که ذخایر غیر ملی عظیمی از هیدرو کربن که بیشتر آن در حوضه دریای خزر و همچنین ذخائری از گاز طبیعی در کل آذربایجان، ازبکستان، ترکمنستان، و قزاقستان وجود دارند.

مارسکا موضوع احداث خط لوله را مطرح نمود و بر موضوع حیاتی مسیره های صادرات که بدون آنها نفت، این طلای مایع، هیچ گاه به بازارهای بالقوه نمی رسید تأکید کرد. به گفته مارسکا، یکی از اساسی ترین مشکلات این ست که آسیای مرکزی پرت و دور افتاده است و همان طور هم که خود مارسکا قبول کرده است منابع و ذخائر این منطقه هم از لحاظ جغرافیایی و هم از لحاظ سیاسی محصور در خشکی است. مارسکا به مسیره های ممکن احداث خط لوله پرداخت با تصور این که بازارهایی که دارای بیشترین پتانسیل هستند بازارهای منطقه آسیا و اقیانوس آرام هستند. به غیر از هزینه های گزاف احداث پروژه هایی با این مسافت که شامل مسیره هایی از میان چین می شد، موانع سیاسی هم وجود داشتند، که از آن جمله عبور خطوط لوله از ایران بود. به گفته

مارسکا این کار به دلیل تحریم‌های تحمیل شده بر ایران از سوی آمریکا ممکن نبود و بنابراین شرکت‌های آمریکایی نمی‌توانستند خطوط لوله را از خاک ایران بگذرانند. در چنین موقعیتی بود که اهمیت افغانستان به همراه طرح سیستم خط لوله‌ای که لوله‌های ناقل نفت از ترکمنستان، ازبکستان، قزاقستان و روسیه را مانند شبکه‌ای به هم پیوند می‌داد به چشم آمد. پروژه طرح ریزی شده توسط یونوکال تحت عنوان "کنسرسیوم خط لوله نفتی آسیای میانه" قرار بود بخشی از سیستم خط لوله مذکور باشد که از اتصال خطوط لوله ترکمنستان به افغانستان و پاکستان و سپس به دریای عرب اطمینان حاصل نمایند.

اسرائیل و عراق

به غیر از میدان‌های نفت و گاز آسیای میانه، منطقه‌ای دیگر وجود داشت که غنای نفتی آن بسیار مورد توجه بود و آن هم کشور عراق بود. میدان‌های نفتی عراق موضوع بحث عموم مقامات آمریکائی نبود. سخنگوی جرج بوش گفته بود که "تنها علاقه آمریکا در منطقه، پیش برد هدف خود در برقراری صلح و ثبات در منطقه است و ربطی به توانایی کشور وی (صدام حسین) در تولید نفت ندارد. اما مساله عراق در محافل کاخ سفید از باب عذر خواهی مطرح نشد. دنبال کردن مساله منطقه مورد حمایت برخی در داخل و خارج از دولت قرار گرفت، کسانی که ایده‌هایی در مورد چگونگی دستیابی به صلح و پایداری در خاورمیانه داشتند و ایده‌هایشان مانند همان ایده‌هایی بود که برای آرام کردن فلسطینی‌ها استفاده می‌شدند.

ظرف یک هفته پس از حملات ۱۱ سپتامبر، روزنامه نیویورک تایمز از تفاوت‌های بین مقامات دولت بوش در رابطه با عکس‌العمل ایالات متحده خبر داد. پل ولفوویتس، معاون وزیر دفاع آمریکا و همچنین رئیس دفتر معاون رئیس جمهور آمریکا آی لوئیس لیبی خواستار مبارزه نظامی علیه اوسامه بن لادن و دیگر پایگاه‌های تروریستی مضمون در عراق و منطقه بکا در لبنان شدند. در آن زمان نه معاون رئیس جمهور یعنی دیک چینی و نه وزیر دفاع این کشور یعنی دونالد رامسفلد از حمله به عراق حمایت می‌کردند و نه وزیر امور خارجه آمریکا کالین پاول از چنین حرکتی طرفداری می‌کرد. در عین حال، ولفوویتس و لیبی تنها باقی‌نماندند: هم پیمانانشان شامل همکاری‌شان می‌شدند که این دو قبلاً به آنها در محافل غیر رسمی گروه‌های متفکران در واشینگتن خدمت کرده بودند. طی نامه‌ای حساس به سخن‌گویان کنگره آمریکا در سال ۱۹۹۸، رهبر

اکثریت آن زمان "نوت جینجریج و ترنت لات" به همراه اعضای سابق وزارت های دفاع و امور خارجه و همچنین رئیس سابق سازمان سیا تلاش های خود را همسو کرده و همگی خواستار سرنگونی رژیم صدام شدند. این گروه شامل افرادی چون ریچارد پريل، دونالد رامسفلد، جیمز ووزلی، البوت أبرامز و برخی دیگر می شوند یکی از علت هایی که این افراد برای خواسته خود ارائه دادند این بود که صدام تاثیری نامطلوب روی روند صلح در خاورمیانه دارد. چیزی را که نامه مذکور اصلاً بدان اشاره نکرد این بود که برخی از امضاء کنندگان آن در واقع مخالف روند صلح بودند، حداقل از واژگان نامه این گونه بر می آمد. دیدگاه های این افراد در مورد عراق و اسرائیل در متون دیگر به طور آشکار تری ظاهر شدند. به عنوان مثال در انجمن های خصوصی و گروه های متفکران که به عنوان گروه های رایزن غیر رسمی در واشینگتن عمل می کردند. یکی از آنها که اکثر امضاء کنندگان نامه فوق الذکر عضو آن بودند (PNAC)¹ یا پروژه قرن جدید آمریکایی بود.

(PNAC) به سازمانی آموزشی غیر انتفاعی توصیف شده بود که هدف آن پیشبرد رهبری آمریکا در سطح جهان است. ویلیام کریستول، سردبیر هفته نامه محافظه کار ویکلی استاندارد و گری اسمیت، مدیر اجرایی (PNAC) بودند. این انجمن به همراه موسسات دیگری مانند خود به عنوان مثال: انجمن امور امنیت ملی، انجمن کار آمریکا، موسسه هادمون، انجمن واشینگتن، تریبون خاورمیانه و مرکز سیاست امنیت به عنوان گروه های رایزنی بودند که نمایندگی افراد برجسته سیاسی پیشین که در سال های بین ریاست جمهوری ریگان و کلینتون در واشینگتن حضور داشتند را به عهده داشتند.

در بهار سال ۲۰۰۲، ویلیام کریستول، در نشستی با معاونت کمیته روابط بین الملل کنگره آمریکا درباره خاورمیانه و جنوب آسیا حضور یافت و خواستار تغییراتی در روابط آمریکا و عربستان و تضعیف قدرت این کشور در سازمان آپک شد. بعلاوه، وی از تجاوز و اشغال عراق توسط آمریکا نیز حمایت نمود. عراق کشوری بود که به گفته وی آمریکا می تواند روند تغییر رژیم را در آن کشور ادامه داده و اقتصاد و جامعه ای شایسته در عراق به وجود آورد که قدمی بزرگ در راستای کاهش قدرت نفتی عربستان سعودی خواهد بود. طی ارائه مقاله ای در "مجله قرن جدید آمریکایی"، مدیر اجرایی PNAC گری موقعیت خود را محکم کرد. به گفته وی از دیدگاه نظامی و استراتژیک، عراق از

¹ - Project for the New American Century (PNAC)

عربستان سعودی مهم تر است و به همین دلیل از حمله آمریکا به عراق به عنوان راهی برای تشکیل دولتی فراگیر در بغداد که نشان می داد ایجاد دموکراسی در جهان عرب نیز ممکن است حمایت کرد. وی قویاً از دکترین بوش حمایت کرده و از آن به عنوان نمونه ای از اسنشناگرایی آمریکا تمجید نمود که یادآور روزهای مهیج پس از جنگ جهانی دوم در زمان ریاست جمهوری ترومن بود. از دیدگاه اسمیت دور شدن از دیدگاه آمریکا نسبت به خاورمیانه اسلامی و آسیای مرکزی به معنی پذیرفتن مناطقی که همیشه واپس گرا بوده‌اند و آمریکا با برخی دلایل قوی و برخی نه چندان محکم آنها را الزامات حاکمیت آزادی گرا مستثنی کرده است می‌بود.

دیدگاه‌های اسمیت در مورد جهان عرب و جهان اسلام بازتاب حرف‌هایی در مورد برخورد تمدن‌ها و برتری غرب بودند.

حمایت از حمله به عراق از منابع دیگر پدیدار شدند که شامل افرادی که در شوراهایی در خصوص سیاست نفتی آمریکا و طرح‌هایی برای اقدام نظامی شرکت داشتند می‌شد. کسانی که در این شورها شرکت داشتند قصد داشتند به حل انواع دیگر مشکلات بپردازند و در مورد رویکرد خود کمتر ایدئولوژیک بودند و کمتر به طور آشکار از سیاست توسعه طلبانه رژیم صهیونیستی به روش ناتیناهو و آریال شارون حمایت می‌کردند. سوالاتی باید پرسیده می‌شد. به عنوان مثال در صورت وقوع حمله آمریکا به عراق، عکس العمل متحدین آمریکا که در عراق منافی داشتند چه خواهد بود؟ و یا از میان شرکت‌های نفتی آمریکایی و بین‌المللی کدام یک از این اقدام آمریکا سود خواهند برد؟ جواب این سوالات البته با فرض پیروزی نظامی آمریکا داده می‌شد که آمادگی‌های جنگ و بمباران‌های علیه عراق دقیقاً برای آن طراحی شده بودند.

به گفته منابع خارجی، کابینه بوش در آغاز آوریل ۲۰۰۱ به توافق کرد. که عراق همچنان نیرویی ناپایدار سازند در جریان نفت از خاورمیانه به بازارهای بین‌المللی بوده و این امر مداخله نظامی را توجیه می‌کند.

نیل مک‌کی، روزنامه نگاری که این گزارش را در روزنامه ساندری هرالده^۱ به چاپ رسانید، افشا نمود که دیک چینی، معاون رئیس جمهور آمریکا از موسسه بیکر بای سیاست عمومی^۲ درخواست انجام مطالعه ای را نمود که از چنین سیاستی حمایت می

^۱ - Sunday Herald

^۲ - Baker Institute For Public Diplomacy

کرد. جیمز بیکر که وزیر امور خارجه آمریکا در زمان ریاست جمهوری بوش پدر که متهم به کلاهبرداری شد عضو هیات رئیسه شرکت شل، رئیس منطقه ای شرکت بریتیش پترولیوم، رئیس شرکت شوران تکرکو، و مشاور وزیر نفت کویت بوده. به گفته روزنامه ساندی هرالده، خود دیک چینی در رأس شرکت ارائه دهنده خدمات نفتی هالیبرتون بود، اگر چه این روزنامه به این موضوع اشاره نکرد که شرکت های وابسته به هالیبرتون قراردادهای ۲۳/۸ میلیون دلاری خود با عراق را در سال های ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ تسلیم سازمان ملل نمودند تا توسط کمیته تحریم تائید گردند.

مشاورین بیکر در بریتیش پترولیوم و شوران تگزاکو نمایندگان نفت بزرگ (Big Oil) بودند در مقابل ایندپندنت ها^۱ بودند و تمایز بین این دو حائز اهمیت است. همان طوری که برخی تحلیل گران در پائیز ۲۰۰۱ طرح های سیاست خارجی بوش در بخش نفت را این گونه توصیف کردند که سیاست وی در برابر منافع غول های نفتی به اندازه کافی پاسخگو نیست، غول های نفتی که به نفع سیاستی بین المللی ترکنار زده می شدند. تحلیل گران به این نتیجه رسیدند که بین دولت بوش و منافع واقعی و بلند مدت تراست های بزرگ نفتی وجود دارد. به تخمین آنها بوش از صنعت نفت آمریکا خواست تا زمانی که آماده تامین منافع شرکت های بین المللی نفت و گاز این کشور شود صبر کند. سوده های به دست آمده توسط «نفت بزرگ» در تاریخ ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۲ به چاپ رسید. دیوید آتاوی و دن مورگان، به نقل از مقامات صنعتی و رهبران گروه های مخالف در عراق، گفتند که بر کناری صدام حسین از قدرت به رهبری آمریکا، ثروتی زاینده را برای شرکت های آمریکایی که برای مدت ها از عراق اخراج شده بودند به ارمغان آورده، قرار دادهای نفتی بین بغداد و روسیه، فرانسه و دیگر کشورها را برهم زده و باعث ایجاد تغییر و تبدیل در بازارهای نفتی می شود.

جیمز وولزی، رئیس سابق سازمان سیا، یکی از امضا کنندگان نامه ای در سال ۱۹۹۸ به ترنت لوت و نیوت گینگریچ بود که خواستار بر اندازی صدام شد، در همان مقاله نیز از وی نام برده شد. وولزی به سوال حساس در مورد این که سرنوشت سرمایه گذاران خارجی در عراق چه خواهد شد پرداخت. سرمایه گذارانی که دولت هایشان از موضع آمریکا حمایت نمی کردند. این مساله ای بود که باعث نگرانی سرمایه گذاران روس و فرانسوی بود که در عراق بسیار فعال بوده و یا به دنبال انعقاد قراردادهایی با رژیم صدام

بودند. مقاومت در برابر سیاست آمریکا تهدیدی اقتصادی بود و این مساله را می‌شد از موضع وولزی دریافت. اگر دولت جدیدی در عراق بنا می‌شد، ممکن بود که بخواهد قرار دادهای موجود را نادیده بگیرد و به نفع شرکت‌های آمریکایی مانند اگزان موبیل و شوران نگزاکو عمل نماید.

آیا هیچ اقدام بین‌المللی علیه چنین اقداماتی انجام می‌گرفت؟ این سوال از جانب متخصصین نفتی که اعتقاد داشتند شرکت‌های نفتی اروپایی و روس با خطر از دست دادن کنترل خود روی پروژه‌های میدان‌های نفتی عراق به شرکت‌های انرژی آمریکایی مواجه هستند مطرح شد. به نظر آنها این اتفاق زمانی می‌افتاد که در کودتایی به سرکردگی آمریکا جناح مخالف عراق به سر قدرت می‌آمد. علاوه بر این گمانه‌زنی‌ها و نگرانی‌های گسترده‌ای در ارتباط با تاثیر اقدام نظامی آمریکا علیه عراق بر قیمت‌های نفتی وجود داشت. این موضعی بود که بین تولیدکننده نفت سراسر دنیا بعلاوه مصرف‌کنندگانی که تجربیات تلخ گذشته را به یاد می‌آورند مشترک بود. لیکن این موضوع به وضوح توسط کاخ سفید در زمان بوش مطرح نگردید، اگرچه تحلیل‌گران در آمریکا از خطرات عمده‌ای که در اثر اقدام پیشدستانه آمریکا متوجه وزارت‌های خارجه و خزانه‌های سر تا سر دنیا شد هشدار دادند. در سطح عمومی، واشینگتن به گونه‌ای کاملاً متفاوت در مورد عراق صحبت کرد:

تهاجم بیش‌بینی شده آمریکا به عراق توسط زلمای خیل زاد مشاور رئیس‌جمهور آمریکا در امور خاورمیانه نزدیک، جنوب شرق آسیا و شمال آفریقا توجیه گردید. بدین طریق که هدف حمله آمریکا به عراق برقراری دموکراسی در این کشور است. مشاور سابق آنوکال (Unocal) که زمانی طرفدار به رسمیت شناختن طالبان افغانستانی بود، اکنون حامی مداخله آمریکا برای به پایان رساندن ماموریت خلع سلاح و آماده کردن عراق برای تغییر به سوی دموکراسی و با گذشت زمان از طریق خود دموکراسی شده بود. اما از طرف دیگر در طول پائیز سال ۲۰۰۲ آنچه که طرح آن برای عراق ریخته شد دموکراسی نبود بلکه طرحی برای تهاجم نظامی آمریکا به این کشور بود که از افزایش تعداد نیروهای نظامی این کشور در خلیج فارس پیدا بود. انتقال او پیش برنامه ریزی شده ژنرال تامی فرانکس و حدود ۶۰۰ افسر عالی رتبه از پایگاه آنها در فلوریدا به آل ایدید در دوحه قطر از دیدگاه ناظران پیش‌درآمدی بر آغاز حمله نظامی

متحده در منطقه را به عهده دارند .

با فرارسیدن اکتبر ۲۰۰۲، نیروهای آمریکایی به طریق زیر به سرتا سر خاورمیانه و خلیج فارس اعزام شدند و ۴۰۰۰ نیروی آمریکا در پایگاه هوایی اینچیرلیک ترکیه مستقر شدند که مجهز به تعداد زیادی جنگنده های شکاری و هواپیماهای الکترونیک برای انجام پروازهایی در آسمان شمالی عراق بودند . تعداد ۱۴۰۰ نفر از نیروهای عملیات ویژه آمریکا در اردن مستقر شدند که به طور مداوم در حال انجام تمرینات نظامی به همراه نیروهای انگلیسی و تعدادی از کارکنان نظامی از اردن، عمان و کویت بودند . طبق گزارش های واصله ۶۰۰۰ نیروی آمریکا در عربستان سعودی مستقر بودند که مرکز فرماندهی آنها در الخرج در جنوب پایتخت عربستان واقع بودند . در کویت نیز ۱۰۰۰۰ نیرو مستقر شده و یا قرار بود در مدت یک ماه به آنجا برسند . این نیروها شامل ۳۰۰ نفر نیروی هوایی فعال در عملیات مشترک آمریکا و انگلیس موسوم به " عملیات دیده بان جنوب" ^۱ روی عراق می شدند. گفته می شد که بحرین نیز محل حضور ۴۲۰۰ نیروی آمریکایی بعلاوه ناوگان پنجم آمریکا و همچنین یک پایگاه هوایی در دست ساخت در منطقه مسنناح (Musnanah) این کشور به همراه پایگاه انگلیسی در مسیراح وصیب بود. امارات متحده عربی نیز محل استقرار سیصد و هشتادومین تیپ هوایی اعزامی به همراه اسکادران های شناسایی، در ال ظفراء این کشور بود. قطر که تبلیغات زیادی در مورد گسترش مرکز فرماندهی نیروهای آمریکایی در ال اُدید آن کشور انجام می شد، محل استقرار ۳۳۰۰ نفر از کارکنان نظامی آمریکا بود که شامل مجموعه ای از نیروهای هوایی و تانکهای سوخت رسانی مورد استفاده آمریکا در افغانستان بود. یمن، جیبوتی و دیه گوگاریسیا نیز مناطق فعالیت های نظامی آمریکا بودند .

به این امر مهم نیز که مقاطعه کاران نظامی خصوصی در این راستا نقش آفرین بودند نیز باید اشاره کرد. این دسته شامل یکی از شرکت های وابسته هالیبرتون یعنی کلاک ، براون و روت می شد که برای مهیا کردن حمایت پشتیبانی فراگیر برای پایگاه های آمریکایی در افغانستان، ازبکستان و جاهای دیگر در منطقه از آن استفاده شد. حامیان خصوصی از این قبیل در جاهای دیگر نیز در دسترس بودند. به عنوان مثال در

^۱ - Operation Southern Watch

کشورهایی چون عربستان سعودی، که در تقویت نیروهای دفاعی - ملی و حفظ امنیت خانواده سلطنتی که در پارانۀ دادن و حمایت مادی از جنگ اول خلیج فارس نقش داشت از آنها استفاده می شد .

اما معنی این چه بود ؟ علت آن چه بود ؟ نتیجه آنها چه می شد ؟ اگر اولین مرحله جنگ اعلام نشده آمریکا برای دستیابی به نفت و سلطه جهانی به نام "جنگ آمریکا" علیه تروریسم توجیه می گردید ، خیلی ها بیم از این داشتند که چنین اقدامی باعث بروز چه اقدامات دیگری مانند آن خواهد شد ؟ اعزام نیروهای نظامی آمریکا در خلیج فارس و بمباران های مناطق پرواز ممنوع عراق نشان دهنده واقعیّت وجود جنگی اعلام نشده بود که تقریباً منشاء تقریبی آن از اول خلیج فارس بود و شامل کشمکش طولانی برای کنترل منابع نفتی آن منطقه می شد. آمریکا تاکنون در انجام چنین عملیات هایی از طریق پایگاه های خود در خلیج فارس بدون رویارویی با هیچ چالشی موفق بوده است. این نشان دهنده شرایط اعلام نشده دیگری است. به عبارت دیگر یعنی تبدیل خلیج فارس به منطقه ای تحت الحمايه آمریکا با سیاستی که آمریکا در آسیای مرکزی آن را دنبال می کرد . همان طوری که آندرو باکوویچ در روزنامه نشنال اینترست، بدان اشاره کرده است. در آنجا جنگ آمریکا علیه تروریسم در منطقه ای که زمانی تحت قلمرو شوروی سابق بود به تبدیل شدن آسیای مرکزی به منطقه ای نیمه تحت الحمايه کمک می کرد همان طوری که خلیج فارس پس از بیرون رفتن انگلستان و با هدف حصول اطمینان از استثمار منابع این منطقه، توسط آمریکا به این وضعیت در آمد.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی